

اثر بخشی و نقش آموزش مهارت های زندگی

در پیشگیری از ارتکاب جرم

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۱/۰۶/۰۶)

مسلم اکبر پور

چکیده

متخصصان علوم رفتاری معتقد هستند یکی از موثرترین برنامه های که به افراد کمک می کند تا زندگی بهتر و سالم تری داشته باشند، برنامه آموزش مهارت های زندگی است. هدف از این برنامه کمک به افراد جهت شناخت هر چه بهتر خود، برقراری روابط بین فردی مناسب و موثر، کنترل هیجانات، مدیریت داشتن بر شرایط تنش زا و حل کردن هر چه بهتر مسائل و مشکلات افراد است. مهارت های زندگی عبارتند از مجموعه ای از توانایی ها که زمینه و بستر مقابله موثر با فشارهای روانی و ارایه رفتارهای مثبت و مفید را فراهم می آورند. بنابراین هدف از آموزش مهارت های زندگی ارتقاء سازگاری فرد ابتدا با خود و سپس با دیگران و محیطی است که در آن زندگی می کنند. این مهارت ها به ما می آموزند که در طول زندگی به ویژه موقعیت های پرخطر چگونه عاقلانه و صحیح رفتار کنیم، زیرا قدرت سازگاری افراد در جامعه انسانی برابر نیست. در این مقاله قصد داریم به اثر بخشی و نقش آموزش مهارت های زندگی در پیشگیری از ارتکاب جرم بپردازیم.

واژگان کلیدی: مهارت های زندگی، بزهکاری، پیشگیری از جرم، بهداشت روانی،

ارتکاب جرم

مقدمه

امروزه علیرغم ایجاد تغییرات فرهنگی و تغییر در شیوه‌های زندگی، بسیاری از انسانها در برخورد با مسائل مختلف زندگی، فاقد توانایی‌های لازم و اساسی و اصطلاحاً "مهارت‌های لازم برای آن هستند و به همین سبب در مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی روزمره و مقتضات آن آسیب پذیر ظاهر می‌شوند و چه بسا در برخی وارد در تخریب خویش تسلیم می‌شوند. در دنیای کنونی هزاره سوم که تکنولوژی به سرعت در حال پیشرفت است و هر لحظه بر اطلاعات انسانها افزوده می‌شود و ادعا می‌شود تا ۱۰ سال دیگر حتی هر ۷۰ روز نیز دانش بشر دگرگون می‌شود بنظر می‌رسد این دانش افزایی در پاره‌ای از موارد باعث تنیدگی‌هایی در زندگی بشر می‌شود و باید راههای مقابله با آنرا آموخت. در واقع باید تمام افراد جامعه را در برابر مشکلات و مسائل زندگی واکسینه کرد. این کار با آموزش مهارت‌های زندگی عملی می‌گردد و در نتیجه آنها می‌آموزند که در دنیای پیشرفته و پیچیده کنونی، چگونه زندگی نمایند که از آسیب پذیری کمتری برخوردار شوند. مهارت‌های زندگی به انسانها می‌آموزند که چگونه شکنندگی را از خودشان دور ساخته و به مسائل زندگی بعنوان معماهای قابل حل نگاه کنند. به طور کلی مهارت‌های زندگی، مهارت‌های ی هستند که برای افزایش توانایی‌های روانی و اجتماعی افراد آموزش داده می‌شوند و فرد را قادر می‌سازند تا به صورت موثر و کارآمد با مشکلات و مسائل زندگی روبرو شود و در تعامل با محیط پیرامون کارکرد مطلوبی داشته باشد. این نوع مهارت‌ها در واقع مهارت‌های شخصی، خانوادگی و اجتماعی هستند که شایسته است همه‌آحاد یک جامعه آنها را یاد بگیرند تا بتوانند در خصوص زندگی فردی و در تعامل با انسانهای دیگر به صورت شایسته و مطمئن عمل نمایند. آموختن مهارت‌های زندگی بر احساس فرد از خود و دیگران اثر می‌گذارد. مهارت‌های زندگی بر ادراک فرد از کفایت خود، اعتماد به نفس و عزت نفس آنان اثر دارد و بنابراین تاثیر زیادی در سلامت روان دارد. همراه با سطح بهداشت روان و انگیزه‌های فرد در مراقبت از خود و دیگران، پیشگیری از بیماری‌های روانی، پیشگیری از مشکلات بهداشتی و مشکلات رفتاری افزایش می‌یابد.

بخش اول: کلیات

بهداشت روانی از جمله مهم‌ترین نیازهای انسان امروزی است که برای تامین آن لازم است فرد دقیقاً خود را بشناسد، دیگران را درک کند و روابط موثری با آنها برقرار نماید،

هیجان‌های منفی و استرس‌های روزمره خود را شناسائی کند و آنها را تحت کنترل درآورد، به شیوه ای موثر مشکلات خود را حل کرده و تصمیم‌های مناسبی اتخاذ نماید، کلیشه ای فکر نکرده و اطلاعات را بدون پردازش و تفکر نقادانه نپذیرد. مهارت‌های زندگی عبارتند از مجموعه‌ای از توانایی‌ها که زمینه و بستر مقابله موثر با فشارهای روانی و ارایه رفتارهای مثبت و مفید را فراهم می‌آورند. بنابراین هدف از آموزش مهارت‌های زندگی ارتقاء سازگاری فرد ابتدا با خودش و سپس با دیگران و محیطی است که در آن زندگی می‌کنند. این مهارت‌ها به ما می‌آموزند که در طول زندگی به‌ویژه موقعیت‌های پرخطر چگونه عاقلانه و صحیح رفتار کنیم، زیرا قدرت سازگاری افراد در جامعه انسانی برابر نیست. در یک محیط مشابه اجتماعی، برخی انسان‌ها، توان مقابله با مشکلات و انتظارات را در اندک زمانی از دست می‌دهند و خیلی زود در دام انزوا و افسردگی با عملکرد نامناسب (رفتار ضد اجتماعی، تخریبی و...) گرفتار می‌شوند. در مقابل عده‌ای با اندیشه و تحلیل موقعیت به رفتاری سازگارانه و همراه با تحمل رومی می‌آورند. آنان همواره به راه‌های موثر و مفید می‌اندیشند و به درستی می‌دانند که راهی برای حل مساله وجود دارد. همانطور که اشاره داشتیم و توضیح داده شد مهارت‌های زندگی یعنی توانایی لازم برای رفتار سازگارانه که به فرد توان رویارویی موثر با چالش‌های زندگی روزانه را می‌دهد و دارای مولفه‌هایی از قبیل: توانایی حل مساله، توانایی تصمیم‌گیری، توانایی ارتباط موثر، شهروند جهانی بودن و شهروند مسئول بودن است (یار احمدی، ۱۳۸۶). آگاهی از این امر بر اعتماد به نفس سلامت روان فرد می‌افزاید و این خود باعث تقویت انگیزه‌های سالم و سلامت رفتار فرد می‌شود. علاوه بر این، آموختن مهارت‌های زندگی بر احساس فرد از خود و دیگران اثر می‌گذارد. مهارت‌های زندگی، بر ادراک افراد از کفایت خود، اعتماد به نفس و عزت نفس آنان اثر دارد و بنابراین تاثیر زیادی در سلامت روان دارد. همراه با سطح بهداشت روان، انگیزه‌های فرد در مراقبت از خود و دیگران، پیشگیری از بیماری‌های روانی، پیشگیری از مشکلات بهداشتی و مشکلات رفتاری افزایش می‌یابد.

بخش دوم: بررسی و شناخت انواع مهارت‌های زندگی

سازمان بهداشت جهانی این مهارت‌ها را با عناوین ده گانه زیر مشخص کرده که عبارتند از:

- ۱- مهارت‌های خودآگاهی
- ۲- مهارت‌های همدلی
- ۳- مهارت ارتباط موثر
- ۴- مهارت روابط
- ۵- مهارت مقابله با فشار روانی (استرس)
- ۶- مهارت مدیریت هیجان‌ها (خشم،

اضطراب، افسردگی) ۷- مهارت حل مسئله ۸- مهارت تصمیم‌گیری ۹- مهارت تفکر خلاق ۱۰- مهارت تفکر نقادانه در بحث آموزش مهارت‌های زندگی، «توانایی روانی» یک اصطلاح کلیدی است. توانایی روانی یک فرد، عبارت است از توانایی شخص در مواجهه با انتظارات و دشواری‌های زندگی روزمره. بالا بردن توانایی روانی این امکان را به شخص می‌دهد که زندگی خود را در سطح مطلوب روانی نگه دارد. این توانایی را به صورت رفتار سازگارانه و عمل موثر و مثبت متبلور سازد.

خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی و با این حال بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین واحد تربیتی در جوامع به شمار می‌آید، به گونه‌ای که این نهاد می‌تواند منشاء تحولات عظیم فردی، اجتماعی و رشد ارزش‌های انسانی در میان اعضای آن باشد، اما متأسفانه امروزه نسبت به گذشته به این نهاد کوچک اجتماعی بهایی کمتر داده شده و در نتیجه جایگاه ارزشمند و حیاتی این نهاد مقدس، در میان نسل جوان نیز رنگ باخته است. شاید از همین روست که همه روزه به ویژه در کلان‌شهرهایی همچون تهران، بیش از پیش شاهد افزایش مشکلات و نابسامانی‌های خانوادگی و سیر صعودی آمارهای تکان‌دهنده و رو به رشد طلاق، کودک‌آزاری، همسرآزاری، فقر بزهکاری و... که همگی حکایت از عدم رعایت حقوق و حریم خانواده توسط اعضای آن دارند را در مطبوعات و جراید مشاهده می‌کنیم. خانواده‌های آسیب‌دیده، افزون بر این که خود با مشکل روبه‌رو می‌شوند، جامعه را نیز به نوعی تحت تاثیر قرار می‌دهند، به گونه‌ای که جامعه نیز از وضعیت پدیده آمده برای این خانواده‌ها زیان دیده و زمینه‌ی توسعه آسیب‌های اجتماعی را از محیط خانه به اجتماع فراهم می‌آورند. یکی از مشکلات خانواده‌های آسیب‌دیده، ناکارآمدی و تطبیق ناپذیری آنهاست. به گونه‌ای که این نوع خانواده‌ها بخوبی وظایف خود را به لحاظ اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تربیتی ایفا نمی‌کنند. همین امر باعث می‌شود، فرزندی که در این خانواده‌ها رشد می‌کند، به دلیل کمرنگ شدن جایگاه خانواده در میان خود، به دوستان و اجتماعی روی آورند که مشوق و زمینه‌ساز عامل‌های آسیب‌زای فردی و اجتماعی هستند. خانواده به عنوان نخستین کانون تجربه زندگی مشترک و جامعه‌پذیری کودکان، همان گونه که می‌تواند در کنترل انحرافات اجتماعی نقشی موثر داشته باشد، از سوی دیگر در صورت نابسامانی و بحرانی بودن آن در بروز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی از جمله بزهکاری بسیار تاثیرگذار خواهد بود. به گونه‌ای که مسئولان بر این باورند که ۶۵ درصد

کودکان بزهکار، از خانواده نابسامان، از هم پاشیده و طلاق گرفته برخاسته اند. (مک کارتی و هاگان، ۲۰۰۲) جرائم و رفتارهای بزهکارانه از لحاظ روان‌شناسی برای ارضای نیازهای اصلی و یا به تعبیری غریزه زندگی (تبریزی، ص ۱۲۰) است. در مقابل غریزه مرگ و اقدامی است جهت کاهش اضطراب احساس حقارت می‌تواند رفتارهای پرخاشگرانه را تقویت نماید و حتماً به صورت مقطعی (در حین پرخاشگری) به فرد احساس قدرت بخشد. از دیدگاه رفتاری، اعتیاد و رفتارهای انحرافی می‌تواند محصول یادگرفته‌ها و مشاهدات (تبریزی، ص ۱۳۲) باشد. کودکان عواقب ناخوشایند اعتیاد را درک نمی‌کنند و احساس می‌کنند باعث اصلاح رفتارهای ناخوشایند والدین شده و اخلاق آنها را خوب و نیکو می‌کنند. در حالی که از نظر روان‌کاوان اعتیاد می‌تواند محصول افسردگی و نوعی سرمایه‌گذاری انرژی روانی برای جبران از دست داده‌ها و شکست‌ها باشد. ضمن اینکه شخصیت‌های نارسانا نیز ممکن است با گرایش به اعتیاد بسیاری از آرزوهای خود را درون‌سازی کنند. دیدگاه‌شناختی در روان‌شناسی بر تعریف‌های شناختی در نظام منطقی بزهکاران تأکید دارد و معتقد است بزهکار شرایط و عوامل را برحسب منطقی ناصواب خویش تحلیل و براساس نتایج به دست آمده رفتار می‌کند. از این دیدگاه افسردگی محصول تحلیل مصیبت‌وار وقایعی است که ممکن است هر فردی آن را تجربه کند. پرخاشگری نیز محصول تعبیر ناصحیح و استنتاج این قضیه است که فرد خود را مستحق توجه و اقدام به هر رفتاری می‌داند. این طرز تلقی ممکن است نتیجه ناکامی‌های پی در پی و شکست‌های مکرر در مسیر زندگی باشد. دیدگاه‌های پدیدارشناختی بیشتر به نحوه نگرش فرد به زندگی، مرگ و حمایت و اتفاقاتی که در طول مسیر زندگی اتفاق می‌افتد توجه دارد. توجه به خطوط تحول هماهنگی یا ناهماهنگی بین آنها از جوانب اجتماعی، اخلاقی، عاطفی و شناختی و تعیین نقاط بحرانی و مقاطع حساس از جمله مواردی است که روان‌شناختی بر آن تأکید دارند. نوجوانی به معنی تقابل همه ارزش‌های اخلاقی با توانمندی‌های شناختی تازه به دست آمده است. که فرآیند اجتماعی شدن و بحران‌های عاطفی به شدت آن می‌افزاید. سطحی از سازش نایافتگی در هر یک از مراحل بحرانی تحول از نظر روان‌شناسان قابل توجیه است که همراهی آن با اضطراب بتواند باعث تثبیت و استقرار شود. بزه مترادف کلمه جرم^۱ عملی است که قانون

آن را از طریق تعیین کیفر، منع نموده باشد. (جعفری لنگرودی ۱۳۷۲، ص ۱۹۱) مطابق ماده ۲ قانون مجازات اسلامی (هر فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می شود). بزهکار، فردی است که مرتکب بزه می‌شود و در لغت همان گناهکار، خطا کار و مجرم نامیده می شود. (معین ۱۳۸۴، ص ۲۵۳) علی رغم اختلافات موجود در مفهوم بزهکاری، حقوق کیفری اکثر ممالک در برابر آن مواضع مشترکی دارند.

این مواضع، عبارتند از:

(الف) غیر قابل بخشش بودن جرم به طور کلی.

(ب) متناسب نمودن مجازات با لطمه‌های اجتماعی ناشی از جرم.

(ج) پیش بینی مجازات برای ارتکاب عمل مجرمانه.

با توجه به این مفاهیم، باید در هر زمان و مکان و در هر شرایطی که عمل بزهکارانه اتفاق می افتد قبل از انجام هر کاری به شناسایی همه جانبه شخصیت مجرم و گذشته وی، امیال و هوس‌های سر کوفته، شرایط زندگی و علل وقوع جرم مبادرت ورزید.

بخش سوم: انواع مهارت‌های زندگی از نظر سازمان جهانی بهداشت

۱- توانایی تصمیم گیری: این توانایی به فرد کمک می کند تا به نحو موثری در مورد مسائل زندگی تصمیم گیری نماید. اگر کودکان و نوجوانان بتوانند فعالانه در مورد اعمالشان تصمیم گیری نمایند، جوانب مختلف انتخاب‌ها را بررسی و پیامد هر انتخاب را ارزیابی می کنند، مسلماً در سطوح بالاتر بهداشت روانی قرار خواهند گرفت.

۲- توانایی حل مساله : این توانایی فرد را قادر می سازد تا بطور موثری مسائل زندگی را حل نماید. مسائل مهم زندگی چنانچه حل نشده باقی بماند، استرس روانی ایجاد می کنند که به فشار جسمانی منجر می شود.

۳- توانایی تفکر خلاق : این نوع تفکر، هم به حل مسئله و هم به تصمیم گیری‌های مناسب کمک می کند. با استفاده از این نوع تفکر، راه حل‌های مختلف مسئله و پیامدهای هر یک از آنها بررسی می شوند. این مهارت، فرد را قادر می سازد تا مسائل را ازورای تجارب مستقیم خود دریابد و حتی زمانی که مشکلی وجود ندارد و تصمیم گیری خاصی مطرح نیست، با سازگاری و انعطاف بیشتر به زندگی روزمره بپردازد.

۴- توانایی تفکر نقادانه : تفکر نقادانه، توانایی تحلیل اطلاعات و تجارب است. آموزش این

مهارت، نوجوانان را قادر می سازد تا در برخورد با ارزشها، فشار گروه و رسانه های گروهی مقاومت کنند و از آسیب های ناشی از آن در امان بمانند.

۵- توانایی ارتباط موثر : این توانایی به فرد کمک می کند تا بتواند کلامی یا غیر کلامی و مناسب با فرهنگ، جامعه و موقعیت، خود را بیان نماید. بدین معنی که فرد بتواند نظرها، عقاید، خواسته ها، نیازها و هیجانها ی خود را ابراز و به هنگام نیاز بتواند از دیگران درخواست کمک و راهنمایی نماید. مهارت تقاضای کمک و راهنمایی از دیگران، در مواقع ضروری، از علل مهم یک رابطه سالم است.

۶- توانایی روابط بین فردی: این توانایی به ایجاد روابط بین فردی مثبت و موثر فرد با انسانهای دیگر کمک می کند. یکی از این موارد، توانایی ایجاد و ابقای روابط دوستانه است که در سلامت روانی و اجتماعی، روابط گرم خانوادگی به عنوان یک منبع مهم حیات اجتماعی، و قطع روابط اجتماعی ناسالم نقش بسیار مهمی دارد.

۷- توانایی خود آگاهی : (خود آگاهی) توانایی شناخت خود و آگاهی از خصوصیات، نقاط ضعف و قدرت، خواسته ها، ترسها و انزجار هاست. رشد خود آگاهی به فرد کمک می کند تا دریابد تحت استرس قرارداد یا نه و این معمولاً پیش شرط و شرط ضروری روابط اجتماعی و روابط بین فردی موثر و همدلانه است.

۸- توانایی همدلی : یعنی اینکه فرد بتواند زندگی دیگران را حتی زمانی که در آن شرایط قرار ندارد، درک کند. همدلی به فرد کمک می کند تا بتواند انسانهای دیگر را حتی وقتی با آنها بسیار متفاوت است بپذیرد و به آنها احترام گذارد. همدلی روابط اجتماعی را بهبود می بخشد و به ایجاد رفتارهای حمایت کننده و پذیرنده، نسبت به انسانهای دیگر، منجر می شود.

۹- توانایی مقابله با هیجانها : این توانایی فرد را قادر می سازد تا هیجانها را در خود و دیگران تشخیص دهد. نحوه تاثیر هیجانها بر رفتار را بداند و بتواند واکنش مناسبی به هیجانهای مختلف نشان دهد. اگر با حالات هیجانی، مثل غم و خشم یا اضطراب درست برخورد نشود این هیجانات تاثیر منفی بر سلامت جسمی و روانی خواهند گذاشت و برای سلامت پیامدهای منفی بدنبال خواهند داشت.

۱۰- توانایی مقابله با استرس : این توانایی، شامل شناخت استرسهای مختلف زندگی و تاثیر آنها بر فرد است. شناسایی منابع استرس و نحوه تاثیر آن بر انسان، فرد را قادر می

سازد تا با اعمال و موضع گیری‌های خود فشار و استرس را کاهش دهد. (سازمان جهانی بهداشت، ۱۹۹۸ به نقل از نوری و محمد خانی ص ۲۱- ۱۸).

بخش چهارم: نگاهی اجمالی به نظریه «پسران بزهکار» آلبرت کوهن و نقش مهارت زندگی در پیشگیری از ارتکاب جرم

کوهن با بسط نظریات مرتن، مطالعاتی را در زمینه خرده فرهنگ‌های انحرافی انجام داد. او با بررسی پسران بزهکار، نظریه خرده فرهنگی را با تفکیک رفتار انحرافی جوانان از انحرافات اجتماعی بزرگسالان و تأکید بر بزهکاری پسران طبقات پایین تدوین کرد. سپس نظریه ای کلی درباره چگونگی پیدایش خرده فرهنگ بزهکار ارایه داد. از نظر وی، ساخت نظام اجتماعی و فرهنگ و سازمان اجتماعی آن برای افرادی که هر یک موقعیت‌های خاصی را در نظام اجتماعی اشغال کرده اند مسائلی از نظر هم سازی با شرایط اجتماعی به وجود می آورد و آنها را به طور مؤثر یا غیر مؤثر به وسایلی مجهز می کند تا مشکلات همسازی با محیط را حل کنند. هنگامی که برای برخی از این افراد وسایل «هم سازی» با محیط بر اساس معیارهای پذیرفته شده اجتماعی کافی نباشد، این افراد به نفی جنبه هایی از فرهنگ جامعه که مشکلات همسازی با محیط را برای آنان فراهم کرده اند پرداخته و خرده فرهنگ هایی که زندگی را برایشان آسان تر می سازد، جایگزین این جنبه‌های نفی شده فرهنگ جامعه می کنند. برای مثال، معلمان در ارزیابی دانش آموزان، معیارهایی از فرهنگ عمومی جامعه را ملاک قرار می دهند که معمولاً بر اساس استانداردهای طبقه متوسط تعیین شده است. این در حالی است که دانش آموزانی که در خانواده‌های طبقه پایین جامعه پذیر شده اند، به طور نسبی قادر به هم سازی با این معیارها نیستند و نمی توانند بر اساس این استانداردها با دانش آموزان طبقات اجتماعی دیگر رقابت کنند. بنابراین یکی از راه حل هایی که آنان برای مشکل هم سازی خود انتخاب می کنند، رفتار بزهکارانه با مشارکت دانش آموزانی است که شرایط مشابهی دارند. آنان دار و دسته‌های بزهکار را شکل می دهند؛ زیرا اگر به تنهایی مرتکب رفتار انحرافی شوند، از دیگران جدا افتاده و موفق نخواهند شد. این رفتارهای بزهکارانه در دار و دسته‌های بزهکار، مجموعه جدیدی از هنجارها را برای اعضای این دار و دسته‌ها فراهم می کند و آنها با ارتکاب انواع بزهکاری نظیر: تخریب اموال دولتی، شکستن کیوسک‌های تلفن، پاره کردن صندلی‌های اتوبوس‌های عمومی و غیره می توانند علیه مظاهر فرهنگ طبقه متوسط برای خود منزلت اجتماعی کسب کنند (احمدی،

۱۳۸۴: ۷۳ و ۷۲). به نظر کوهن، پسران جوانی که گاهی اوقات مرتکب برخی از کُر رفتاری‌ها می‌شوند، عمل آنها صرفاً به منظور کسب منافع مادی نیست؛ زیرا آنها بعضی از رفتارهای انحرافی جوانان مانند خشونت‌های فیزیکی را رفتاری می‌دانند که جوانان صرفاً به منظور لذت‌های شخصی مرتکب می‌شوند و این نوع رفتار توسط الگوهای خرده فرهنگی آنان به عنوان رفتارهایی درست ارزیابی می‌شود (ستوده، ۱۳۸۶: ۱۴۸ و ۴۷). در حقیقت فرهنگ فرعی بزهکاری به بزهکاران پاداش مثبت می‌دهد و در بین هم سالان به عنوان ارزش تلقی می‌شود که در نهایت باعث ایجاد انحراف آنها می‌شود (صارمی، ۱۳۸۰: ۳۳). بر این اساس کوهن اعتقاد داشت جوانانی که از طبقات اجتماعی پایین تری هستند، اهداف یکسانی نظیر همان اهداف کلی جامعه دارند؛ اما اغلب اوقات به ابزارهایی که بتوانند به این اهداف برسند دسترسی ندارند. به همین منظور عضویت در یک خرده فرهنگ بزهکارانه می‌تواند به عنوان ابزارهای جایگزین برای رسیدن به این موقعیت اجتماعی باشد (سوتیل و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۷۱). به عبارت دیگر، خرده فرهنگ بزهکار پاسخ دسته جمعی افرادی است که در ساختار اجتماعی موقعیت یکسانی داشته و برای کسب موقعیت‌های اجتماعی بالا و مزایای مادی که به تبع این موقعیت حاصل می‌شود، احساس ناتوانی می‌کنند و انتخاب خرده فرهنگ بزهکار به طور دسته جمعی راه حلی است برای کسب موقعیت اجتماعی فرد بر اساس معیارهایی که از طرف آنان پذیرفته شده و انجام آنها برایشان امکان پذیر است (زاهد و الماسی، ۱۳۸۶: ۷۴).

بخش پنجم: بررسی نظریه «خنثی سازی»^۱ ماتزا در رابطه با نقش مهارت زندگی

در پیشگیری از بزه

ماتزا نیز دیدگاه کلووارد و اهلاین را جبری دانسته و آن را رد کرد. او معتقد بود برای عمل انسان، باید آزادی عمل و حق انتخاب قائل شد. وی می‌گوید: «بسیاری از جوانان صرفاً بدون آگاهی از نتیجه عمل خود، به سمت کجروی کشیده می‌شوند. آنها تعهد واقعی به بزهکاری ندارند و فقط با این عمل تفریح می‌کنند. کجروی آنها به مشغولیت تمام وقت مربوط نیست؛ بلکه فعالیتی است گهگاهی و پراکنده که بنا به موقعیت، جایگزین رفتار می‌شود» (صارمی، ۱۳۸۰: ۱۲۹ و ۱۲۸).

البته ماتزا قبول داشت که ارتباط نزدیک با فرد منحرف می تواند انحرافات بعدی را تحریک کند (چلبی و روزبهانی، ۱۳۸۰: ۹۶). او تلاش کرد تا به معنا و مفهومی که بزهکار برای کنش خود دارد دست یابد و رابطه میان باورها و کنش فرد را بیابد؛ زیرا باورها، انگیزه و محرک کنش هستند و بدون فهم باورها، تبیین بزهکاری فاصله بسیاری با واقعیت بزهکاری دارد. ماتزا چنین می پنداشت که جوانان طبقه پایین، نه از فرهنگ مسلط جامعه تبعیت می کنند و نه آن را مردود می شمارند؛ بلکه بر این باورند که در عالم واقعیت، پیش آمدهایی برای آنان به وجود می آید که موجب پایین آمدن شئون آنها می شود. چنین باور و فهمی از عالم واقع سبب می شود تا تقید اخلاقی به نظم قانونی را خنثی ساخته و یک نوع «ساخت‌های زبانی» بیاموزند که این ساخت‌ها آنان را قادر می سازد تا رفتار بزهکارانه را توجیه کنند. فنون خنثی سازی ارزش‌های فرهنگی مسلط که جوانان در توجیه رفتار بزهکارانه خود استفاده می کنند به شرح زیر است: انکار مسئولیت. یعنی اینکه خود را بیمار بدانند.

انکار آسیب رساندن به دیگران. مثل اینکه می گویند: «آنها ثروتمند هستند و می توانند این سرقت را تحمل کنند.

انکار قربانی بزه. نظیر اینکه بگویند: «ما به کسی آسیب نرسانده ایم»؛ یا اینکه گفته شود: «در هر صورت برای او این اتفاق رخ می داد.

سرزنش کردن سرزنش کنندگان. مثلاً گفته شود: «والدین یا کسانی که ما را مورد سرزنش قرار می دهند زمینه‌های بزهکاری ما را فراهم می سازند.

اظهار وفاداری. نظیر اینکه گفته شود: «من این کار را برای خودم نکرده ام» و یا اینکه گفته شود: «من نمی توانستم دوستانم را تنها بگذارم». به اعتقاد ماتزا، استفاده از این فنون خنثی سازی، جوانان طبقات پایین را قادر می سازد بدون اینکه احساس تقصیر کنند، خارج از چارچوب اخلاق و قانون عمل کنند. البته انتقادهایی نیز بر این نظریه وارد شده است. از جمله اینکه بسیاری از پیش فرض‌های ماتزا به آسانی قابل آزمون تجربی نیست. او این فرض را مطرح می کند که یک نیروی انگیزشی، جوانان را در حالتی از سر درگمی قرار می دهد و موجب می شود تا آنان مرتکب رفتار بزهکارانه شوند. اما در این فرض روشن نیست که چگونه این نیرو می تواند مشاهده شود یا اندازه گیری شود. افزون بر این، در حالی که ماتزا بزهکاری جوانان را در چارچوب جامعه شناسی انگیزه‌ها به خوبی مطرح کرده، ولی به

علت اینکه نتوانسته است انگیزه‌های جوانان را در ارتکاب رفتار بزهکارانه به ساخت‌های اجتماعی ارتباط دهد، نظریه اش بیش از حد ذهنی شده است. ایراد دیگر اینکه ماترا مهم ترین انگیزه بزهکاران را در ارتکاب رفتار بزهکارانه، آگاهی کاذب می داند؛ در حالی که مواردی نیز وجود دارد که فرد با آگاهی صحیح مرتکب رفتار بزهکارانه می شود (احمدی، ۱۳۸۴: ۷۷-۸۰) از بین سایر نظریه پردازان دیدگاه خرده فرهنگی، فیلدمن بر این باور بود که جوان بزهکاری که اتومبیلی را می دزدد، برای فروش نیست؛ بلکه برای از بین بردن آن و یا رانندگی بدون رعایت قوانین است تا با این عمل پایگاه اجتماعی خود را در گروه تثبیت کند. او چنین تصور می کرد که برخی از جوانان برای نشان دادن صفت «کله شقی» و «جرات حادّه جویی» که برای آنان بسیار ارزشمند است، به بزهکاری روی می آورند. برای مثال، ظاهراً مصرف مواد مخدر یا دزدی، جوان را در چشم هم گنانش در گروه خرده فرهنگی، کسی می سازد (ستوده، ۱۳۸۶: ۱۴۸ و ۱۴۷).

ریموند گسن^۱ نیز اعتقاد داشت بزهکاری ممکن است به وسیله وجود یک خرده فرهنگ بزهکاری برخاسته از طبقات زبون و مغضوب توضیح داده شود که حصول به مقام متوسط برای آنها غیر ممکن است. این خرده فرهنگ امکان دارد یک نوع نظام منسجم تشکیل دهد که اصولاً جدای از اخلاق کاری و به گونه ای اجتناب ناپذیر موجب بزهکاری شود (صارمی، ۱۳۸۰: ۲۵) سرانجام بوردوا چنین استدلال کرد که کوهن خرده فرهنگ را برای تفسیر شکست تحصیلی به کار برده و مفهوم محرومیت فرهنگی برای آن قائل است؛ اما نظریه وی برای تفسیر بزهکاری کاربردی ندارد؛ زیرا محرومیت فرهنگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود ولی این انتقال در مورد خرده فرهنگ بزهکاری صورت نمی گیرد. البته چنین به نظر می رسد که منظور بوردوا این است که خرده فرهنگ بزهکاری به وسیله هر نسلی از جوانان که در مقابل موقعیت خود در ساختار اجتماعی واکنش نشان می دهند، از نو به وجود می آید (پیشین، ۱۲۸)

بخش ششم: بررسی نظریه یادگیری اجتماعی

بر اساس نظریه یادگیری اجتماعی، رفتار انحرافی آموختنی است و در فرآیند رابطه با افراد دیگر، به خصوص در گروه‌های کوچک آموخته می شود. اندیشمندانی نظیر باندورا این

نظریه را توسعه دادند. باندورا (۱۹۷۳) تأکید کرد که توانمندی انسان برای استفاده از نمادها به او یاری می دهد تا رویدادها را باز نماید؛ تجربه آگاه خود را تحلیل کند و با دیگران در هر فاصله زمانی و مکانی ارتباط برقرار کرده یا به طرح، خلق، تصور و پرداختن به اعمال دوراندیشانه اقدام کند. از نظر باندورا، رفتار در نتیجه کنش متقابل بین شناخت و عوامل محیطی به وجود می آید. شخص می تواند با کمک فرآیند الگوسازی و با مشاهده رفتار دیگران، چه به صورت تصادفی و چه آگاهانه، یاد بگیرد. انتخاب الگوی یادگیری به وسیله شخص، تحت تأثیر عوامل مختلفی نظیر: سن، جنس و موقعیت اجتماعی است و الگوهای برگزیده شده توسط فرد می تواند مطابق با ارزشها و هنجارهای رسمی جامعه باشد. همچنین فرد ممکن است الگوهای رفتار انحرافی را برگزیند. بر همین اساس، فرآیند «مدل سازی»^۱ در کانون توجه نظریه یادگیری اجتماعی قرار دارد که در آن، شخص رفتار اجتماعی دیگران را به وسیله مشاهده و تقلید یاد می گیرد و آموختنیها از طریق پاداش و تنبیه تقویت می شود (احمدی، ۱۳۸۴: ۹۵ و ۹۴). به عبارتی، نظریه یادگیری اجتماعی، اهمیت یادگیری مشاهده ای پاداش و تنبیه را مورد تأکید قرار داده و بیان می کند که کودک رفتارهای مربوط به جنس خود را از طریق مشاهده الگوهای نقش جنسی و تشویق شدن برای رفتارهای مناسب و تنبیه شدن برای رفتارهای نامناسب نقش جنسی فرامی گیرد (اسدورو، ۱۳۸۴: ۱۵۵). این نظریه از جوانب متفاوت به گونه های متعددی به «تحریک های محیطی» که در این دیدگاه «مشوق» نام گرفته اند اشاره می کند و مدعی است که این مشوق ها می توانند در افزایش رفتارهای ضد اجتماعی مؤثر باشند. در این نظریه همچنین یادآوری می شود که تأثیر این مشوق ها هنگامی معنادار خواهد بود که محیط، نوعی زمینه تقویت را برای ارتکاب رفتارهای ضد اجتماعی فراهم ساخته باشد. نمونه ای از این مشوق ها، برخورداری از آزار دهنده گذشته، اوهام، استعمال الکل و مواد مخدر می باشد (بیات و همکاران، ۱۳۸۷: ۸۰).

یکی دیگر از دانشمندانی که در این خصوص مطالعه کرده است، پیرون^۲ می باشد که معتقد بود رفتار آدم ها را باید معلول روابط آنها با محیط مادی و اجتماعی دانست که در آن

۱ - Modeling

۲ - Pieron

مؤثر هستند؛ و این رفتار را در آدم‌ها به وجود می‌آورند. از این رو طبیعت آدمی ممکن نیست مستقل از ساختمان واقعی میدان اجتماعی موجود باشد و گوناگونی فرهنگ‌ها، معیارها و ارزش‌ها به تفاوت‌های محیط مادی، عوامل اقتصادی، تماس با اقوام دیگر و پیش آمدها بستگی دارد (مجدر، ۵۵: ۱۴۲)

بخش هفتم: تاثیر عوامل کارساز و مهم بر ارتکاب جرم و عادت به بزهکاری

بند اول: تاثیر عوامل ارثی در شخصیت افراد

هنگام ولادت بعضی خصایص از والدین به فرزندان منتقل می‌شود و همچنین معلوم گردیده که ارگانیسم هر کس به نحوی از انحاء تحت تاثیر عوامل ارثی قرار دارد و بالنتیجه عوامل ارثی می‌تواند در حد خود اختلالاتی را ایجاد نماید و شخصیت افراد را تحت تاثیر خود قرار دهد. آنچه مسلم است، توارث بهر نسبت و تحت هر شرایطی وجود داشته باشد، در تکوین شخصیت‌های گوناگون، اثر انکار ناپذیری دارد. چه بهر حال، توارث جزئی از ارگانیسم هر کس را تشکیل می‌دهد و همین ارگانیسم است که منشأ رفتار افراد قرار می‌گیرد. بحثی که در این مورد پیش می‌آید، این است که آیا اثر عوامل ارثی در افراد مطلق است یا نسبی، بدین معنی اگر بعضی از قسمت‌های ارگانیسم کسی حاوی برخی از عوامل ارثی باشد و این عوامل، اختلالات سوئی در آن‌ها ایجاد نماید آیا راهی جهت خنثی کردن و یا کنترل عوامل ارثی و یا آثار سوء آن وجود دارد؟ و می‌توان به نحوی از انحاء خود آن عوامل یا آثار سوء آن را زایل یا کنترل و یا تعدیل کرد و یا بهر حال، تحت هر شرایط آثار سوء آن تجلی خواهد کرد؟ پاسخ به قسمت اول این سوال منفی است، چه همانطوری که قبلاً نیز اشاره شد، اساس این فکر همان مسأله ژنها است که هنوز کسی موفق به کنترل آن نشده، راهی هم جهت تغییر آن پیدا نشده است. در مورد قسمت دوم، می‌توان گفت پاسخ به این سؤال تحت شرایطی خاص، به طور نسبی مثبت می‌باشد. برای توجیه این قسمت، به بعضی از قسمت‌های مباحث قبلی اشاره می‌شود. در بحث مربوط به مراحل سه گانه شخصیت، متذکر گردید که «من» معرف شخصیت اجتماعی فرد می‌باشد (بر خلاف نهاد که مبین اعمال ناخودآگاه و طبیعی و جبلی است) برخورد «من» با واقعیات اجتماعی آگاهانه است و سازگاری شخصیت فرد و هدایت منطقی آن در اجتماع، بر عهده «من» است. «من» خواسته‌های نهاد را با خارج سازش می‌دهد. حل تضادهایی که بین ارگانیسم و واقعیت محیط خارج به وجود می‌آید و بر آوردن احتیاجات متنوع و متضاد با یکدیگر نیز وظیفه‌ی

«من» است... همچنین در بحث مربوط به «من برتر» گفته شد که وظیفه‌ی «من» هدایت و کنترل سازگاری شخصیت فرد با محیط و کسانی است که با آن‌ها در تماس است، و هر قدر بیشتر با حقایق اجتماعی برخورد حاصل شود «من برتر» بیشتر رشد خواهد کرد، و بالاخره متذکر گردید که واقعیات اجتماعی، عوامل بسیار مهمی هستند که به «من برتر» حیات می‌دهد... (خاکپور ۱۳۵۴، ۱۵۶ و ۱۵۷). با توجه به مطالب فوق و تأثیر سایر عوامل فردی و محیطی (نظیر عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، طبیعی و...) اعم از عوامل مثبت یا منفی، می‌توان گفت هر یک از عوامل فوق، چه مربوط به دوره قبل از تولد باشد و چه بعد از تولد و اعم از اینکه ارثی باشد یا نباشد، به نوبه‌ی خود شخصیت افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد می‌تواند در کم و کیف آن نقش مؤثری ایفاء نماید. بلا تردید عوامل ارثی هر چه باشد، جزئی از شخصیت افراد را تشکیل می‌دهد؛ النهایه، تأثیر این جزء به حدود و میزان تأثیر سایر عوامل تشکیل دهنده شخصیت نیز بستگی دارد و مجموع این عوامل است که به صورت واحدی مرکب به نام شخصیت تجلی می‌کند. چه ممکن است عوامل مثبت دیگر (با وجود عوامل سوء ارثی) و اختلالاتی که از این جهت در رفتار افراد ایجاد می‌شود، آنچنان در مقابل عوامل ارثی تقویت شوند که اثرات سوء عوامل ارثی را خنثی نمایند و یا عوامل سوء ارثی آنچنان قوی نباشد که بتواند در رفتار افراد اثر سوئی باقی گذارند و این خود یک امر نسبی است که به شرایط گوناگونی بستگی دارد، چه اگر گفته شود وجود عوامل سوء ارثی بالمال اختلالاتی در ارگانیزم افراد ایجاد نموده و منجر به رفتار نابهنجار خواهد شد. لازمه‌ی قبول این نظر این خواهد بود که وجود عوامل سوء ارثی با بعضی اختلالات (و عدم تعادل در افراد) ملازمه‌ی قطعی داشته باشد و بالنتیجه آثار سوء آن نیز تحت هر شرایط ظاهر شود، حال آنکه با بررسی‌هایی که در مورد دارندگان کروموزوم Y اضافی به عمل آمده، معلوم گردیده است که کروموزوم Y اضافی در افراد غیر بزهکار نیز وجود داشته است. لذا وجود عوامل سوء ارثی (نظیر کروموزوم Y اضافی و غیره)، ملازمه‌ی قطعی با رفتار نابهنجار و بالنتیجه‌ی رفتار ضد اجتماعی ندارد. بعلاوه، همانطور که در بحث مربوط به «من» «من برتر» گفته شد، وظیفه‌ی «من» هدایت و کنترل سازگاری‌های شخصیت فرد با محیط و حل تضادهایی است که بین سه قسمت ارزنده شخصیت وجود دارد (که به کمک مکانیزم‌های دفاعی بین نهاد و من برتر، تعادل برقرار می‌کند)، در اینصورت، اگر وجود عوامل سوء ارثی در نهاد، ملازمه‌ی قطعی با رفتار ناهنجار داشته باشد، ایجاد تعادل بین نهاد

و من برتر و تلفیق آن دو با واقعیات اجتماعی و کوشش در جهت رفع تضادهای موجود (با وجود آثار سوء عوامل ارثی) لافل تا حدود تأثیر عوامل مذکور، بی ثمر می‌شود، حال آنکه هیچ یک از متخصصین و محققین تاکنون در این زمینه اشاره‌ای ننموده اند. از این رو، می‌توان گفت عوامل مزبور بالقوه در تمام دوران زندگی اشخاص وجود دارد و تحت شرایط خاص می‌تواند (بالفعل) آنچنان تجلی کند که شخصیت افراد را تحت تأثیر خود قرار دهد و در این مرحله است که اگر شرایط لازم وجود داشته باشد، می‌تواند افراد را در معرض ناسازگاری و رفتار نابهنجار قرار دهد و بالنتیجه مسأله شخصیت‌های ضد اجتماعی را مطرح نماید. بنابراین، وجود عوامل ارثی در شخصیت افراد اثر قطعی دارد ولی ملازمه‌ی قطعی با رفتار نابهنجار ندارد. (خاکپور ۱۳۵۴، ۱۵۷ و ۱۵۸).

بند دوم: تأثیر عوامل مادرزادی در شخصیت افراد

گرچه عوامل مادرزادی از جهاتی شبیه به عوامل ارثی است، ولی عوامل مزبور را نمی‌توان در ردیف عوامل ارثی دانست، چه عواملی مادرزادی حدفاصل بین عوامل ارثی و اکتسابی است. اکتسابی نیست، زیرا هنگام تولید در اثر ضایعات و صدمات و کمبودهای مربوط به دوران قبل از تولد در فرد ایجاد شده است و تنها در موارد غیرقابل پیشگیری معالجه، در حکم عوامل ارثی است. ارثی نیست، زیرا وجود این عوامل ناشی از دوران انعقاد نطفه تا زمان تولد است و آثار آن نیز تنها در خود شخص منعکس می‌شود (برخلاف عوامل ارثی)، نه در سایر افراد خانواده دیده می‌شود و نه هم (عموماً) به دیگران منتقل می‌شود. در عین حال، تأثیر آن در شخصیت افراد نظیر همان خصوصیات و کیفیاتی است که درباره تأثیر عوامل ارثی متذکر گردید. بحثی که در این مورد نیز پیش می‌آید، این است که آیا عوامل مادرزادی را می‌توان معالجه یا کنترل نمود؟ در صورت عدم امکان معالجه یا کنترل تمام یا بعضی از آن‌ها، تأثیر سوء آن چه نقشی در شخصیت افراد دارد؟

پاسخ مورد اول، غالباً مثبت است، چه در مواردی که امکان معالجه یا پیشگیری وجود دارد، اگر به موقع اقدام شود، آثار آن از بین خواهد رفت. فی المثل اگر در نتیجه‌ی مرض قند، میزان خون مادر بالاتر از حد عادی باشد، غده پانکراس کودک بیش از حد فعالیت می‌کند که ممکن است بعد از تولد نیز ادامه یابد. در اینصورت، اگر نوزاد به موقع معالجه نشود، حتی از کسی گلیکوزن بگیرد خواهد مرد؛ ولی اگر به موقع معالجه شود، امکان بهبودی او زیاد خواهد بود، یا در مورد بیماری‌های عفونی مادر، اگر به موقع پیشگیری لازم

به عمل آید، امکان بهبودی آن بسیار زیاد است. (نظیر آلوده نشدن نوزاد در ۸ ماهه‌ی اول دوران حاملگی از مادر مسلول یا وجود ویروس سرخجه که در سه ماهه‌ی اول بارداری موجب عفونت شدید جنین می‌شود یا عفونت بیماری‌های آنفولانزا، اوریون، حصه و سیفلیس در سه ماه اول بارداری و نظایر آن).

در مورد قسمت دوم نیز چنانچه مورد از مواردی باشد که بتوان موفق به معالجه‌ی آن شد، آثار سوء آن از بین خواهد رفت (نظیر مرض قند)، اما اگر عارضه‌ی مزبور قابل معالجه نباشد، آثار سوء آن چیزی شبیه آثار عوامل ارثی خواهد بود. (نظیر کوچکی یا بزرگی بعضی از مجموعه‌ها و غیره) (خاکپور ۱۳۵۴، ۱۶۴ و ۱۶۵). بنابراین، چه در مواردی که نتوان از بروز عوامل فوق جلوگیری کرد و یا به موقع از وقوع آن پیشگیری نمود و چه در مواردی که اساساً مورد قابل معالجه نباشد، آثار سوء آن در رفتار و شخصیت افراد اثر قطعی خواهد داشت و به همان نسبت که اختلالاتی در ارگانیزم آن‌ها شود، می‌تواند در شرایط خاصی شخصیت آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد و چه بسا در شرایط مناسب آنان را به صورت افراد ناسازگاری درآورد و رفته رفته آن‌ها را به شخصیت‌های ضد اجتماعی و ناهنجار مبدل سازد.

بند سوم: تأثیر عوامل اکتسابی فردی در شخصیت افراد

همانطوری که عوامل ارثی و مادرزادی تحت شرایط خاص در شخصیت افراد مؤثر واقع می‌شوند، عوامل اکتسابی نیز می‌توانند نقش مؤثری در انواع شخصیت‌های گوناگون داشته باشند؛ البته مسأله شخصیت در این مرحله به صورت پیچیده تری تجلی می‌کند، چه علاوه بر عوامل ارثی و مادرزادی با یک رشته عوامل اکتسابی فردی نیز مواجه خواهیم بود که هر یک به نوبه‌ی خود می‌تواند جهت شخصیت افراد را به نحوی تغییر دهد.

می‌دانیم که عوامل اکتسابی فردی از یک تخم یک سلولی شروع می‌شود و به صورت عوامل بیولوژیکی، فیزیکی، فیزیولوژیکی، روانی و غیره هسته‌ی اساسی ارگانیزم افراد را تشکیل می‌دهند و پس از تولد نیز تحت تأثیر مراحل سه گانه‌ی شخصیت (نهاد - من - من برتر) و عوامل اکتسابی فردی دوران زندگی و عوامل دیگر (نظیر عوامل فرهنگی، طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و...) و نواقص و کمبودهای گوناگون تحت شرایط خاصی تا حد یک انسان بالغ که از چند بلیون سلول ساخته شده است، به صورت شخصیت‌های گوناگون تجلی می‌کند و معمولاً از سنین ۴ یا ۵ سالگی است که «من» رفته رفته توجه خود را از

«نهاد» کم می‌کند و برای تلفیق و سازگاری واقعیات اجتماعی با نهاد، متوجهی «من برتر» می‌شود تا بتواند بین آن دو سازش لازم برقرار کند. در این مرحله است که «من» با انواع و اقسام تضادها و امیال و آرزوهای افراد و منهیات و واقعیات اجتماعی مواجه می‌شود و با کمک مکانیزم‌های دفاعی و مجموع عوامل مؤثر در ارگانیزم افراد و نواقص و کمبودهای موجود، بین نهاد و من برتر، سازش برقرار می‌کند و بالنتیجه بین آثار عوامل ارثی و مادرزادی و اکتسابی فردی و عوامل خارجی و... نوعی هماهنگی ایجاد می‌شود و در صورت عدم موفقیت، ما را در برابر انواع شخصیت‌های نابهنجار و احتمالاً ضد اجتماعی قرار می‌دهد. از این رو، می‌توان گفت مشکلات و عوارض مربوط به عوامل سوء ارثی و مادرزادی (که بالاجبار دارای آثار سوئی است)، در مورد عوامل اکتسابی صادق نیست؛ ولی نقش عوامل اکتسابی در شخصیت افراد حائز اهمیت بسیار است، چه علاوه بر اینکه عوامل مزبور قسمت عمده شخصیت افراد را تشکیل می‌دهد، با هدایت و کمک و پرورش صحیح و تحت شرایط همین عوامل است که می‌توان آثار سوء عوامل ارثی و مادرزادی را خنثی یا کنترل و یا تعدیل نمود و شخصیت افراد را در جهت هدف مورد نظر رهنمود کرد و با مراقبت‌های لازم، از ایجاد انواع شخصیت‌های نابهنجار جلوگیری نمود. (خاکپور، ۱۳۵۴، ص ۱۷۳).

نتیجه‌گیری

در جمع بندی و نتیجه‌گیری پایانی این مقاله فهمیدیم فقدان مهارت‌های زندگی در فرد باعث می‌شود در برابر ناملایمات زندگی به رفتارهای مخرب و ناسازگارانه روی بیاورد. طبق تحقیقات انجام شده یکی از دلایل اعتیاد افراد به مواد مخدر ناتوانی افراد در رویارویی با مشکلات و سختی‌های زندگی است، بنابراین آموزش مهارت‌های زندگی باعث می‌شود افراد روش‌های مقابله با مشکلات را یاد بگیرند و در مقابل مشکلات شکننده نبوده و سمت رفتارهای مخرب مثل اعتیاد نروند. در صورتی که انواع مهارت‌های زندگی در جوانان بالا باشد، آنان نسبت به سلامتی شان مسئولیت‌پذیر می‌شوند، تصمیمات بهداشتی مناسب می‌گیرند و به طور کلی سبک زندگی سالمی را در طول زندگی پیش می‌گیرند. این کار آنان را قادر می‌سازد که طبق استعدادهای خویش عمل کرده و آماده رویارویی با تغییرات و نیازهای زندگی آینده شوند. بر اساس پیشنهاد سازمان بهداشت جهانی، سه شیوه برای توسعه و بهبود مهارت‌های زندگی وجود دارد که هر یک از ما بسته به اینکه به موقعیت و جایگاه خود و نیز اینکه به صورت فردی یا سازمانی اقدام می‌کنیم، می‌توانیم این شیوه‌ها را

برای بهبود جامعه خود به کار بگیریم:

- کارگاه آموزشی: در این شیوه ممکن است در قالب آموزش‌های کوتاه مدت، میان‌مدت یا بلندمدت، مهارت‌های زندگی را آموزش دهیم.
- آموزش در عمل: در این شیوه، قرار نیست آموزش رسمی برقرار باشد. بلکه هر کس می‌کوشد بسته به فضایی در آن حضور دارد، در قالب فیلم، یا داستان، نوشته‌ای که منتشر می‌کند و مطلبی که در شبکه‌های اجتماعی می‌نویسد و یا برخوردی که با دیگران در فضای فیزیکی یا مجازی می‌کند، نمونه‌هایی از رفتار مناسب (متناسب با مهارت‌های زندگی) را آموزش دهد.
- آموزش به افراد آسیب‌پذیر: چه در میان کودکان و چه در میان بزرگسالان، همیشه افراد آسیب‌پذیری وجود دارند که به علت شرایطشان، نمی‌توانند برای یادگیری مهارت‌های زندگی اقدام کنند. یا ممکن است اصلاً ندانند که چنین مهارت‌هایی برایشان مفید است. این افراد هم ممکن است توسط دولت‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و یا توسط هر یک از ما در برخوردهای روزمره‌ای که با آنها داریم، آموزش ببینند. نهایتاً برای پیشگیری از بزهکاری بر اساس آموزش مهارت‌های زندگی، بر طبق نتایج این پژوهش، پیشنهادات زیر ارائه می‌گردد:

الف - پیشنهاد پژوهشی

- ۱- افزایش میزان ساعات درس پرورشی در مدارس به منظور آشنایی دانش‌آموزان با مهارت‌های زندگی.
- ۲- آشنا ساختن والدین با اهمیت مهارت‌های زندگی در جلوگیری از بزهکاری توسط مدارس و ارگانه‌های ذیربط.

ب - پیشنهاد کاربردی

- ۱- تولید و ترویج برنامه‌های آموزشی و پرورشی توسط ارگانه‌های مسئول این امر، نظیر وزارت ارشاد
- ۲- تولید و ترویج برنامه‌های آموزشی و پژوهشی توسط رسانه‌های ملی نظیر صدا و سیما و روزنامه‌ها و شبکه‌های مجازی.
- ۳- تولید و ساخت ابزارهای سرگرمی برای نوجوانان نظیر فیلم، بازیهای رایانه‌ای، کتاب و... که منطبق و پرورش دهنده اصول آموزش مهارت‌های زندگی باشند.

- ۴- برنامه ریزان آموزش و پرورش، آموزش مهارت‌های زندگی را به عنوان یک درس اجباری به تمامی دانش آموزان ارایه نمایند.
- ۵- اجرای کارگاه‌های آموزش مهارت‌های زندگی برای والدین و دانش آموزان جهت آشنایی با ضرورت و اهمیت موضوع.
- ۶- مناسب سازی کیفیت مطالب جهت دانش آموزان پسر با توجه به نتایج تاثیر کمتر این آموزش‌ها بر جنس مذکر.

منابع و مأخذ

- -حسینی، سید ابوالقاسم، اصول بهداشت روانی، چاپ سوم، مشهد : انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۹۳.
- -جرم‌شناسی نظری، ریموند گسن، ترجمه دکتر مهدی کی‌نیا، ۱۳۸۴.
- -سیف، علی اکبر، روان‌شناسی پرورشی، چاپ هفتم. تهران : انتشارات آگاه، ۱۳۷۱
- -شعاری نژاد، علی اکبر فعالیت های اجتماعی و گروهی، چاپ دوم. تهران : مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۰
- -شیلینگ، لوئیس، نظریه های مشاوره، ترجمه سیده خدیجه آرین، تهران انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲
- -طارمیان فرهاد و دیگران، مهارت‌های زندگی، چاپ سوم، تهران : مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۷۹.
- -سازمان جهانی بهداشت (ترجمه ربابه نوری قاسم‌آبادی و پروانه محمدخانی). برنامه آموزش مهارت‌های زندگی. تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۲.
- -کلنیکه.ال.کریس. مهارت‌های زندگی (ترجمه شهرام محمدخانی). تهران : اسپندهنر ۱۳۸۱
- -ناصری، حسین ؛ نیک‌پرور، ریحانه.. بررسی اثربخشی آموزش مهارت‌های زندگی بر بهداشت روانی دانشجویان. دومین سمینار سراسری بهداشت روانی دانشجویان. ۱۳۸۳
- -سیاست جنایی اسلام در برخورد با بزه و بزه‌دیده‌گی زنان، علی اشرف طهماسبی انتشارات برگ زیتون، ۱۳۸۳.
- -توان‌بخشی گروه‌های خاص، دکتر حمیدرضا کریمی درزی، انتشارات گسترده ۱۳۸۲.
- -شعاری نژاد، علی اکبر. نقش فعالیت فوق برنامه در تربیت نوجوانان. چاپ چهارم. تهران مؤسسه اطلاعات. ۱۳۷۷.
- -ادبی، راضیه (۱۳۸۸)، بررسی رابطه ی پایگاه هویت و سلامت روانی در اوایل و اواسط نوجوانی پایان نامه ی ارشد، روانشناسی بالینی دانشگاه علوم بهزیستی

و توانبخش.

- -استورا. اچ. ب (۱۹۹۱)، تنیدگی یا استرس، ترجمه ی رادستان، پریخ (۱۳۷۷)، چاپ اول، تهران انتشارات رشد.
- -پاشا شریفی، حسن، نجفی زند، جعفر (۱۳۷۵). روشهای آماری در علوم رفتاری، چاپ هفتم ۱۳۷۵، نشر دانا.
- -خنیفر، حسین، پور حسینی، مزده. مهارتهای زندگی، ناشر مرکز نشر حاجت، چاپ سوم تابستان ۱۳۹۷
- -دلاور، علی، روشهای آماری در روان شناسی و علوم تربیتی، تهران :انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ بیست و دوم ۱۳۹۷.
- -سیاوش وهایی، یدالله، تاثیر روشهای موسیقی درمانی و تن آرامی بر اضطراب بیماران بستری در بخش مراقبت های ویژه قلب، نشریه اندیشه و رفتار، سا هشتم /شماره ۳/زمستان ۱۳۸۱
- -هروی کریوی، مجید، جدید میلانی، مریم، رژه، ناهیده، ولایی، ناصر، بررسی تاثیر تمرینات تن آرامی بر سطح اضطراب امتحان دانشجویان، مجله علمی -پژوهشی دانشگاه علم پز شکی مازنداران، سال چهاردهم /شماره ۳/تابستان ۱۳۸۳.

